هو العلیم

ساعات و لحظات آخر حیات پیامبر ٢

حضرت علامه آیة اللَه حاج سید محمد حسین حسینی طهرانی

امام شناسی، جلد 13

 بسم اللَه الرحمن الرحیم

مقدمه

ابن أبى الحدید مى‌ گوید: افرادى که با عُمَر و جماعتش وارد خانه فاطمه شدند عبارت بودند از: اُسَیدبن حُضَیر وَ سَلمَة بن سَلَامَة بن قُرَیش، و قَیسُ بن شماس، و عبدالرّحمن‌بن عَوْف، و محمّد بن مَسْلَمَة و این همان کسى است که شمشیر زُبَیر را گرفت و شکست. [[1]](#footnote-1)

اینها مردمان معروف ومشهور و سرشناس بودند که با اقدامشان، توده عوام مردم، گول خورده و چون سیاهى لشگر به دنبالشان دویدند. حرکت به سوى کفر و ضلالت و ارتداد از محور ولایت که روح و حقیقت نبوّت بود، فقط توسّط چند نفر صورت گرفت و بقیه مردم چون هَمَجٌ رَعَاعٌ از آنها پیروى نمودند.

## امر رسول خدا به خروج وجوه مهاجرین و انصار با لشگر اسامه

براى نوجوانى به نام اُسامَه لواى جنگ مى‌ بندد و او را فوراً مأمور به خروج از مدینه مى‌ کند و أمر حتمى و جدّى صادر مى ‌نماید که: تمام این وجوه و سرشناسان، که یکایک نام مى‌ برد، باید در تحت لواى اُسامَه بیرون روند. این تأکید و ابرام و اصرار بعد از اصرار، و لعنت بر تخلّف کنندگان از لشکر اُسَامَه با این فوریت و تشدید فقط و فقط براى آن است که رسول خدا که خود را در آستانه مردن مى ‌بیند، مدینه را از شرّ وجود این مدّعیان و دایگان مهربانتر از مادر خالى کند و زمینه را به تمام معنى براى برقرارى و استقرار حکومت و ولایت امیرالمؤمنین علىّ ‌بن ‌أبیطالب‌ علیه السلام آماده و مهیا سازد تا أمر خلافت بدون هیچ منازعى بر او تحقّق گیرد و خارى سدّ راه نباشد.

آیا حرکت دادن این سپاه عظیم به سردارى نوجوانى همچون اُسَامه که پیران و سالخوردگان را در زیر پرچم و فرمان او قرار داده و به فوریت امر به حرکت و خروج مى‌کند، جز این غَرض و منظور، محملى دارد؟ [[2]](#footnote-2)

ابن سعد در «طبقات» مى‌گو ید: در أواخر ماه صفر از سنه دهم از هجرت روز چهارشنبه رسول خدا صلى اللَه علیه وآله ابتداى مرضش بود که تب کرد و سردرد گرفت. چون روز پنجشنبه شد با دست خود لوائى براى اسامه بست و گفت: در راه خدا جنگ کن و با کافرین به خدا مقاتله نما!

اُسَامَه از مدینه بیرون رفت و در جُرْف آماده جمع‌آورى سپاه شد. رسول خدا از هیچ یک از وجوه و سرشناسان صرف‌نظر ننمود مگرآنکه او را به این غزوه و تحت لواى اسامه فرا خواند که میانشان أبُوبَکر، و عُمَرُبْنُ خَطّاب، و أبوعُبیده جَرّاح، و سَعدبْنُ أبى وَقّاص، و سَعِیدُبنُ زَید، و قُتَادةُ بنُ نُعمَان، و سَلِمةُبنُ أسْلَم بنِ حَریش بودند. در اینجا جمعى سخن به اعتراض گشودند و گفتند: این نوجوان را بر مهاجرین اوّلین امارت و ریاست مى ‌دهد. رسول خداصلى اللَه علیه وآله به شدّت خشمگین شد و در حالى که دستمالى بر سر بسته بود و قطیفه‌اى بر دوش افکنده بود بیرون شد و بر منبر رفت و حمد و ثناى خداوند را بجاى آورد و سپس گفت:

أمّا بَعْدُ: اى مردم این گفتار چه سخنى است که از بعضى از شما درباره امارت اسامه به من رسیده است؟! شما که اکنون بر امارت او به من طعن مى‌ زنید و ایراد مى‌ گیرید، همانهایى هستید که قبلاً بر امارت پدرش زیدبن حارثه طعن زده، خرده مى‌ گرفتید! سوگند به خدا او لایق امارت بود و اینک پسرش پس از او لایق امارت است، و اُسامه از محبوبترین مردمان نزد من است. اُسامه و پدرش حقّاً نشانه و علامت هر خیرى هستند. شما سفارش و وصیت مرا درباره وى به خوبى بپذیرید! چون اسامه از خوبان شماست [[3]](#footnote-3).

این بگفت و از منبر فرودآمد و این در روز شنبه بود.

کم‌ کم حال پیغمبر سنگین مى ‌شد و پیوسته مى ‌فرمود: أنْفِذُوا بَعْثَ اُسَامة [[4]](#footnote-4) «سپاه اسامه را حرکت دهید! سپاه اسامه را روان سازید! سپاه اسامه را بیرون برید!»

ابن هشام در «سیره» آورده است که: رسول خداصلى اللَه علیه وآله دید که مردم در حرکت به سوى جیش اسامه کندى مى‌ نمایند. در حالى که در شدّت مرض خود بود دستمالى بر سر بسته، و از منزل بیرون شد، تا بر روى منبر نشست؛ و مردم گفته بودند درباره امارت اسامه: جوان تازه‌اى را بر تمام مهاجرین و أنصار حاکم کرده است. پیامبر حمد و ثناى خداوندى را بجاى آورده آن طور که خداوند سزاوار حمد و ثنا بود، و سپس گفت: اى مردم لشگر اسامه را حرکت دهید! سوگند به جان خودم که شما همین ایرادى را که درباره پدرش داشتید درباره او دارید. او مرد لایقى است براى ریاست لشگر همانند پدرش که لایق بود [[5]](#footnote-5).

## خطبه رسول خدا در تمسک به ثقلین

آنگاه رسول خدا صلى اللَه علیه وآله از منبر پائین آمد و مردم در رفتن و تجهیز لشکر سرعت کردند [[6]](#footnote-6).

ابن سعد با سند خود از أبوسعید خُدرى از رسول خداصلى اللَه علیه وآله روایت مى ‌کند که فرمود: اِنّى اُوشِک أنْ اُدْعَى فَاُجِیبَ، وَ إنّى تَارِک فِیکمُ الثّقَلَینِ: کتَابَ اللَه وَ عِتْرَتِى، کتَابُ اللَه حَبْلٌ مَمْدودٌ مِنَ السّماءِ إلَى الأرْضِ وَ عِتْرَتِى أهْلَ بَیتِى. وَ إنّ اللّطِیفَ الْخَبِیرَ أخَبَرنِى: أنّهُمَا لَنْ یفْتَرِقَا حَتّى یرِدَا عَلَىّ الْحَوْضَ، فَانْظُرُوا کیفَ تَخْلُفُونّى فِیهِمَا ! [[7]](#footnote-7)

«نزدیک است که من از طرف پروردگارم دعوت شوم و اجابت کنم، و من در میان شما دو متاع نفیس و گرانقدر باقى مى‌ گذارم: کتاب خدا و عترت خود را! کتاب خداوند که ریسمانى است که میان آسمان و زمین کشیده شده است، و عترت من که اهل بیت من مى‌ باشند. و تحقیقاً خداوند لطیف و خبیر به من خبر داده است که: آن دو از هم جدا نمى ‌شوند تا در کنار حوض کوثر بر من وارد شوند. اینک شما بنگرید که چگونه حقّ مرا در این دو یادگار بجامانده، رعایت مى ‌کنید؟ !»

شیخ مفید در «ارشاد» گوید: و از امورى که بر فضیلت و برترى امیرالمؤمنین ‌علیه السلام مى‌ افزاید و او را به جلالت رتبه و منزلت اختصاص مى ‌دهد، امور مختلف و متعددى است که بعد از حجّة الوداع براى رسول اللَه رخ داد و قضایا و حوادثى است که به قضا و قدر خداوندى اتّفاق افتاد. از جمله آنکه چون رسول اللَه دانست که ارتحالش از این جهان نزدیک است بنابر این آنچه را که بیانش لازم بود براى امّت خویش بازگو کرد؛ فلهذا براى خود قائم مقام و خلیفه‌اى در میان مسلمین قرار داد و آنها را از اختلاف و فتنه پس از خود بر حذر داشت، و اکیداً آنان را به تمسّک به سنّت خود و اجماع و اتّفاق توصیه و سفارش نمود، و بر اقتداء به عترت خود و اطاعت و نصرت و حراست و محافظت از آنها، و اعتصام و تمسّک به ایشان در دین توصیه نمود، و از مخالفت و کناره‌ گیرى بر حذر داشت.

و از جمله بیاناتى که به اتّفاق و اجماع بیان فرمود و روایات بر آن دلالت دارد این است که فرمود:

أیهَا النّاسُ! انّى فَرَطُکمْ وَ أنْتُمْ وَارِدُونَ عَلَىّ الْحَوْضَ. ألَا وَ إنّى سَائِلُکمْ عَنِ الثّقَلَینِ! فَانْظُرُوا کیفَ تَخْلُفُونّى فِیهِمَا، فَإنّ اللّطِیفَ الْخَبیرَ نَبّأنِى أنّهُمَا لَنْ‌یفْتَرِقَا حَتّى یلْقَیانِى. وَ سَأَلْتُ رَبّى ذَلِک فَأعْطاَنِیهِ. ألَا وَ إنّى قَدْ تَرَکتُهُمَا فِیکمْ: کتَابَ اللَه وَ عِتْرَتِى أهْلَ بَیتِى، لَاتَسْبِقُوهُمْ فَتَفَرّقُوا، وَ لَا تَقْصُرُوا عَنْهُمْ فَتَهْلِکوا، وَ لَا تُعَلّمُوهُمْ فَاِنّهُمْ أعَلَمُ مِنْکمْ!

أیهَا النّاسُ! لَا اُلْفِینّکمْ بَعْدِى تَرْجِعُونَ کفّاراً یضْرِبُ بَعْضُکمْ رِقَابَ بَعْضٍ! فَتَلْقَوْنِى فِى کتِیبَةٍ کبَحْرِ السّیلِ الْجَرّارِ! ألَا وَ إنّ عَلِىّ بْنَ أبِیطَالِبٍ‌علیه السلام أخِى وَ وَصِیى، یقَاتِلُ بَعْدِى عَلَى تَأوِیلِ الْقُرْآنِ کمَا قَاتَلْتُ عَلَى تَنْزِیلِهِ.

وَ کانَ‌ صلى اللَه علیه وآله یقُومُ مَجْلِساً بَعْدَ مَجْلِسٍ بِمِثْلِ هَذَا الْکلامِ وَ نَحْوِهِ.

«اى مردم! من جلودار شما هستم و پیشاپیش شما مى ‌روم، و شما پس از من بر من در کنار حوض کوثر وارد مى‌ شوید! آگاه باشید که من از دو چیز ذی قیمت و پربها ازشما مؤاخذه مى‌ کنم، پس بنگرید که چگونه مرا در آن دو حفظ نموده، شرائط خلافت را بجاى مى‌ آورید؟! چون خداى لطیف و خبیر به من خبر داده است که آن دو از هم تفرّق پیدا نمى‌ کنند تا مرا دیدار کنند، و من از خدایم این تمنّى را نموده‌ام و او مسئلت مرا برآورده و خواهشم را به من عطا نموده است. آگاه باشید که من آن دو چیز را در میان شما باقى گذاردم: کتاب خدا و عترت من که اهل‌بیت من هستند، شما از ایشان سبقت نگیرید که متفرّق و متشتّت مى‌گردید، و از آنها عقب نیفتید و عمداً کوتاهى نکنید که هلاک مى ‌شوید، و شما به آنان چیزى را نیاموزید چرا که از شما داناترند.

اى مردم! من پس از خودم شما را چنین نیابم که به کفر برگشته و بعضى گردن دیگر را بزنید آنگاه در میان سپاهى همانند دریاى سیل خروشان مرا دیدار کنید! آگاه باشید که علىّ بن ابیطالب برادر من و وصىّ من است، بعد از من با مردم براى قبول مفاد و تأویل قرآن جنگ مى ‌کند همان طور که من براى قبول ظاهر و تنزیل آن جنگ نموده ‌ام. و رسول خداصلى اللَه علیه وآله پیوسته در مجلسى پس از مجلس دیگر این گفتار را تکرار نموده و تذکر مى ‌داد.»

سپس پرچم امارت را براى اُسامة بن زید بن حارثه بست، و به او امر کرد تا با تمامى امّت حرکت کند، و به سوى همان جائى که پدرش در بلاد روم شهید شد، برسد. و رأى رسول اللَه بر این شد که جماعتى از متقدّمان از مهاجرین و أنصار در عسکر اسامه باشند، تا اینکه هنگام رحلتش در مدینه کسى نباشد تا در ریاست اختلاف کند و طمع بر تقدّم در ریاست بر مردم داشته باشد، و امر خلافت و امامت براى آن کسى که خودش معین کرده است، محکم و مستحکم گردد و مُنازعى در این بین پیدا نشود.

رسول خداصلى اللَه علیه وآله روى همین منظور عقد امارت را براى اسامه بست و در بیرون رفتن مخالفان و إخراجشان از مدینه جِدّ و جَهْد داشت و اُسامه را مأمور نمود که مُعَسْکر خود را در یک فرسخى (جُرْف) خارج مدینه قرار دهد و مردم را تحریض و ترغیب بر خروج مى‌نمود و از دو دلى و تلوّن و کندى و سستى جِدّاً منع مى ‌نمود.

## استغفار رسول خدا برای مردگان بقیع و اخبار از روی آوردن فتنه‌ها

رسول خدا در همین امر بود که مرضى که در آن رحلت کرد به او عارض شد. و چون احساس مرض مرگ نمود [[8]](#footnote-8) دست على را گرفت و به دنبال او جماعتى از مردم بودند و متوجّه به سوى بقیع شد و به همراهانش گفت: من مأمور شده ‌ام براى مردگان بقیع استغفار کنم. مردم با پیامبر آمدند تا در میان قبور بقیع رسیدند. پیامبر گفت: السّلامُ عَلَیکمْ یا أهْلَ الْقُبُورِ، لِیهْنِئْکمْ مَا أصْبَحْتُمْ فِیهِ مِمّا فِیهِ النّاسُ! أقْبَلَتِ الْفِتَنُ کقِطَعِ اللّیلِ الْمُظْلِمِ یتْبَعُ أوّلَهَا آخِرُهَا.

«سلام بر شما خفتگان در میان قبرها! گوارا باد براى شما سعادت و نجاتى که با آن از دنیا رفته ‌اید و به فساد و فتنه امروز مردم مبتلا نشدید! فتنه ‌ها همانند پاره‌هاى سیاه شب ظلمانى روى آورده است که آخرین آنها به دنبال و پیرو أوّلین آنهاست!»

پس از آن رسول خدا صلى اللَه علیه وآله براى أهل بقیع استغفار و طلب غفران طولانى نمود و روى به أمیرالمؤمنین‌ علیه السلام کرده گفت: جبرائیل در هر سال قرآن را یکبار عرضه مى‌ داشت و در امسال دوبار عرضه داشته است و من محملى براى آن نمى‌ یابم مگر رسیدن اجل و مردنم را.

و سپس فرمود: اى على! مرا مخیر گردانیدند میان خزائن دنیا و جاودان زیستن در دنیا و میان بهشت، و من لقاء پروردگارم و بهشت را اختیار نمودم. چون مرگ من فرارسید، مرا غسل بده و عورت مرا بپوشان، زیرا اگر کسى چشمش بدان افتد کور مى ‌شود.

در این حال رسول خدا به منزل مراجعت نمود و سه روز به حالت تب گذراند، و سپس در حالى که سر خود را با دستمالى بسته بود و با دست راست بر أمیرالمؤمنین‌ علیه السلام و بر دست چپ بر فضل بن عبّاس تکیه داده بود به سوى مسجد روان شد و بر منبر بالا رفت و بروى آن نشست و گفت:

مَعَاشِرَ النّاسِ! قَدْ حَانَ مِنّى خُفُوقٌ مِنْ بَینِ أظْهُرِکمْ، فَمَنْ کانَ لَهُ عِنْدِى عِدَةٌ فَلْیأتِنِى اُعْطِهِ إیاهَا! وَ مَنْ کانَ لَهُ عَلَىّ دَینٌ فَلْیخْبِرْنِى بِهِ! مَعَاشِرَ النّاسِ! لَیسَ بَینَ اللَه وَ بَینَ أحَدٍ شَىْ‌ءٌ یعْطِیهِ بِهِ خَیراً أوْ یصْرِفُ عَنْهُ شَرّاً إلاّ الْعَمَلُ! أیهَا النّاسُ ! لَایدّعِى مُدّعٍ وَ لَا یتَمَنّى مُتَمَنّ، وَ الّذى بَعَثَنِى بِالْحَقّ نَبِیا لَا ینْجِى إلاّ عَمَلٌ مَعَ رَحْمَةٍ، وَ لَوْ عَصَیتُ لَهَوَیتُ. اللَهمّ هَلْ بَلّغْتُ؟![[9]](#footnote-9)

«اى جماعت مردم نزدیک است که من از میان شما پنهان شوم! به هر کس که وعده ‌اى داده ‌ام بیاید وعده ‌اش را بدهم. و کسى که از من طلبى دارد مرا إعلام نماید! اى جماعت مردم! میان خدا و مردم واسطه و سببى نیست که خداوند بدان علّت خیرى را بدون عنایت کند و یا شرّى را از او برگرداند، مگر عمل. اى جماعت مردم!

بنابر این هیچ مدّعى نمى‌ تواند ادّعا کند و هیچ آرزومندى نمى‌ تواند آرزو داشته باشد که وى بدون عمل به جهت دیگرى به بهشت مى‌رود و یا از جهنّم برکنار مى ‌شود. قسم به آن خدائى که مرا به حقّ برانگیخته است، چیزى نمى ‌تواند نجات دهد مگر عمل انسان توأم با رحمت خداوند. و اگر من هم گناه کنم سقوط مى ‌کنم. بار پروردگارا! تو گواه باش که آیا من تبلیغ کردم و آنچه بر عهده داشتم رساندم؟![[10]](#footnote-10) »

## ایستادن پیامبر بعنوان امام جماعت وعدم اجازه به ابوبکر وعمر

پس از این خطبه، پیغمبراکرم‌ صلى اللَه علیه وآله از منبر به زیر آمد و با مردم نماز خفیفى ادا کرد و داخل منزلش شد و در آن وقت، در حجره اُمّ‌ سلمه بود، و یکروز یا دو روز در آنجا توقّف فرمود. آنگاه عائشه به سوى اُمّ‌سَلمه ـ رضى اللَه عنها ـ آمد، و از او درخواست کرد تا رسول خدا را به حجره خود برد و خود مباشرت مرض او کند، و از سایر زنان رسول‌اللَه نیز درخواست کرد، همگى إذن دادند، و رسول خدا به حجره‌اى که عائشه در آن سکنى‌ داشت منتقل شد، و چند روز مرضش به طول انجامید و شدّت کرد. بلال هنگام نماز صبح آمد و رسول اللَه ‌صلى اللَه علیه وآله در تاب مرض بود، بلال ندا کرد: الصّلَوةَ یرْحمکمُ اللَه. رسول خدا از نداى بلال متوجّه موقع نماز شد و گفت: بعضى از مردم با مردم نماز بخوانند. من الآن به توجّه نفس خویش مشغولم. عائشه گفت: أمرکنید أبوبکر نماز کند، حفصه گفت: أمر کنید عمر نماز کند.

رسول خدا صلى اللَه علیه وآله چون دید این دو نفر در حالى که هنوز خودش زنده است این طور حریصند در اینکه آوازه پدر خود را بلند کنند و جلال و عظمتش را بنمایانند، و مفتون و شیفته این نام و نشان هستند، فرمود: اُکفُفْنَ فَإنّکنّ صُوَیحِبَاتُ یوسُفَ! «دست از این شخصیت طلبى بردارید، شما تحقیقاً مانند زنان فتنه‌ گر زمان یوسف مى ‌باشید که هر یک در پنهانى براى یوسف پیغام عمل شنیع و مراوده فرستادند!»

پیامبر خداصلى اللَه علیه وآله از ترس آنکه مبادا یکى از آن دو نفر با مردم نماز بخوانند، خود برخاست که به مسجد برود. پیامبر آن دو را امر کرده بود که با اُسامه از مدینه خارج گردند، و خبرى از تخلّف آنها نداشت. أمّا چون از عائشه و حفصه آن گفتارشان را شنید، دانست که آنها از امر وى تخلّف نموده ‌اند.

پیامبرصلى اللَه علیه وآله در رفتن به مسجد مبادرت کرد براى آنکه فتنه را بخواباند و شبهه را زایل نماید. و چون ایستاد از شدّت ضعف قدرت آن را نداشت که بر روى زمین قرار گیرد. دستهاى او را علىّ‌ بن ابیطالب ‌علیه السلام و فضل‌بن عبّاس گرفتند و او بر آنها تکیه داده و در حالى که از شدّت مرض و ضعف پایهاى مبارکش بر زمین کشیده مى ‌شد داخل مسجد شد.

چون داخل مسجد شد، دید أبوبکر مبادرت به نماز کرده است و در محراب ایستاده است. حضرت با دست خود اشاره فرمود که: عقب برو! ابوبکر عقب رفت، و رسول خدا جاى او ایستاد و تکبیر گفت و همان نمازى را که ابوبکر خوانده بود از اوّل شروع کرد و اعتنائى بر مقدارى از نماز که أبوبکر خوانده بود ننمود.

چون رسول خدا به منزل بازگشت أبوبکر و عُمر را با جماعتى که در مسجد حضور داشتند نزد خود فراخواند، و سپس فرمود: ألَمْ‌آمُرْکمْ أنْ تُنْفِذُوا جَیشَ اُسَامَةَ؟! «آیا من به شما امر نکردم که لشکر اسامه را روان سازید؟!»

گفتند: بَلَى یا رَسُولَ اللَه «آرى اى رسول خدا!»

حضرت‌ فرمود: فَلِمَ تَأخّرْتُمْ عَنْ أمْرِى؟!«پس چرا از اجراء امر من تأخیر کردید؟ !»

أبوبکر گفت: من خارج شدم پس از آن برگشتم تا دیدار و عهدم را با تو تجدید نمایم! عمر گفت: من از مدینه بیرون نرفتم براى آنکه دوست نداشتم أحوال تو را از قافله بپرسم!

رسول خدا صلى اللَه علیه وآله فرمود: نَفّذُوا جَیشَ اُسَامَةَ! نَفّذُوا جَیشَ اُسَامَةَ ! سه بار فرمود: «جیش اسامه را بیرون برید! جیش اسامه را حرکت دهید.» و سپس از ناراحتى و تَعَبى که پیدا کرده بود و از غصّه و أسفى که بر وى عارض شده بود، بیهوش شد [[11]](#footnote-11). لحظه ‌اى بیهوش ماند و مسلمین صدا به گریه بلند کردند و ناله و زارى از زنان و أولاد آن حضرت و زنان مسلمین و جمیع حضّار از مسلمانان بالا گرفت.

## منع عمر از آوردن قلم و دوات و نسبت یاوه گویی به پیامبر

در این حال رسول خداصلى اللَه علیه وآله به هوش آمد و نگاهى به آنها نمود و گفت: ائْتُونِى بِدَواةٍ وَ کتِفٍ لِأکتُبَ لَکمْ کتَاباً لَاتَضِلّوا بَعْدَهُ أبَداً! «دوات و کتف براى من بیاورید تا من براى شما نوشته‌ اى بنویسم که در أثر آن ابداً گمراه نشوید!»

در این حال نیز پیامبر بیهوش شد. بعضى از حاضران برخاستند تا دوات و کتفى بیاورند. عُمَر گفت: ارْجِعْ فَإنّهُ یهْجُر«برگرد! او هذیان مى‌ گوید.» آن مرد برگشت و حاضران در مجلس از کوتاهى کردن در احضار دوات و کتف پشیمان بودند و در میان خود زبان به ملامت یکدیگر گشوده مى‌ گفتند: إنّا لِلّهِ وَ إنّا إلَيهِ راجِعُونَ. ما از مخالفت أمر رسول خدا ترسناکیم.

چون رسول خدا به هوش آمد، بعضى گفتند: اینک براى تو دوات و کتف بیاوریم اى رسول خدا؟ !

فرمود: أبَعْدَ الّذِى قُلْتُمْ؟! لَا، وَلَکنّى اُوصیکمْ بِأهْلِ بَیتِى خَیراً. «آیا پس از آنچه گفتید؟! نه، ولیکن من به شما سفارش مى‌ کنم که با أهل بیت من به خوبى عمل کنید!» پیامبر روى خود را از آن مردم برگردانید. آنها برخاستند و عبّاس و فضل بن عبّاس و علىّ‌ بن ‌ابیطالب‌ علیه السلام و أهل بیت او فقط باقى ماندند.

عبّاس گفت: اگر امر إمارت پس از تو در ما مستقر مى‌ شود ما را بدان بشارت بده و اگر مى‌ دانى که ما محکوم إمارتهاى غیر خواهیم شد، سفارش ما را به آنها بنما! رسول خدا فرمود: أنْتُمُ الْمُسْتَضْعَفُونَ مِنْ بَعْدِى! «شما بعد از من مورد تعدّى و ستم قرار خواهید گرفت.» و دیگر رسول خدا سکوت کرد [[12]](#footnote-12). جماعت حاضر برخاستند و از حیات رسول اللَه مأیوس شده و در حال گریه بیرون رفتند[[13]](#footnote-13).

آنچه را که ما در اینجا آوردیم از عالم بصیر فقیه و متکلّم شیعه أبُوعَبداللَه محمّدبن محمّدبن نُعمان، شیخ مفید است که در سال ٣٣٦ و یا ٣٣٨ متولّد، و در سنه ٤١٣ هجرى قمرى رحلت کرده و عظمت و جلالش از توصیف بیرون است.

1. شرح نهج البلاغة» ٤ جلدى، ج٢، ص.١٩ [↑](#footnote-ref-1)
2. در «غایة المرام» ص ٦٠٢ تا ص ٦٠٦ باب ٧٥ و ٧٦ از طریق عامّه دوازده حدیث و از طریق خاصه یک حدیث درباره جیش اُسامه آورده است که رسول خدا در آن ابوبکر و عمر و عثمان و ابوعبیده جرّاح و عبدالرّحمن بن عوف و طلحة و زبیر و غیرهم را قرار داده بودند؛ و درباره آنان که از جیش اُسامه تخلّف نمودند، و درباره گفتار رسول خدا که: إذا بویع لخلیفتین فاقتلوا الأخیر منهما، و این درباره ابوبکر روایت شده است، ذکر نموده است. [↑](#footnote-ref-2)
3. ابن سعد در «طبقات» ج٢، ص ٢٤٨ تا ص ٢٥٠ در تحت عنوان ما قال رسول اللَه صلى اللَه علیه وآله فى مرضه لاُسامة بن زید رحمه اللَه، پنج روایت درباره تأکید و اصرار حضرت رسول اکرم به اُسامه در تجهیز جیش روایت کرده است و از جمله همین روایت است و از جمله روایتى با سندخود از عروة بن زبیر ذکر مىکند که او گفت: رسول خداصلى اللَه علیه وآله اسامه را براى جنگ برانگیختند و او را امر کردند تا با اسبان جنگى تا بَلْقاء همان جائى که پدرش و جعفر کشته شده بودند برود. اسامه و اصحابش مجهّز حرکت شدند و لشگرگاه خود را در جُرف قرار دادند. در این حال پیامبر مریض شد و بر حال مرض بود سپس فى الجمله راحتى در خود احساس کرد، در این حال دستمالى بر سر بسته از منزل بیرون رفت و گفت: أیها الناس أنْفِذُوا بَعْثَ اُسَامَة.ثَلَاثَ مرّاتٍ. ثم دخل النبىّ صلى اللَه علیه وآله فاسْتُعِزّ به فَتُوُفّى رسول اللَه صلى اللَه علیه وآله. «اى مردم! جیش اسامه را حرکت دهید! سه بار فرمود. آنگاه داخل منزل شد و از شدّت درد بیهوش شد و از دنیا رحلت کرد.» [↑](#footnote-ref-3)
4. طبقات» طبع بیروت ١٣٧٦، ج ٢، ص.١٩٠ [↑](#footnote-ref-4)
5. السّیرة النبویة» طبع بیروت، دار إحیاء التراث العربى، ج ٤، ص ٢٩٩ و ص ٣٠٠، و «تاریخ طبرى» طبع استقامت، ج٢، ص.٤٣١ [↑](#footnote-ref-5)
6. طبقات» ابن سعد، طبع بیروت، ج٢، ص.١٩٤ [↑](#footnote-ref-6)
7. از ادلّه عظمت وامامت امیرالمؤمنین علیه السلام آنست که او را رسول خداصلى اللَه علیه وآله در هیچ لشگرى تحت فرمان کسى قرار نداد و در هر لشگرى که او را می‌فرستاد، فرمانده بود. در سپاهى که براى فتح خیبر ابوبکر و سپس عمر را فرمانده کرد و آنها پا به هزیمت و فرار نهادند، امیرالمؤمنین علیه السلام نبود. امّا فردا که فرمود: علم جنگ را به کسى می‌دهم که فرّار نیست و کرّار است و محبّ و محبوب خدا و رسول خداست، و به على علیه السلام داد و او را فرمانده نمود، ابوبکر و عمر را در زیر لواى آن حضرت مأمور کرد. در سریه اسامةبن زید که وجوه و اعلام مهاجرین و انصار را تحت فرمان و مأمور امر اسامه نمود امیرالمؤمنینعلیه السلام را مأمور نکرد. و این براى آن بود که به همه نشان دهد اسامه هفده ساله ـ و یا هجده ساله و یا نوزده ساله، و یا بیست ساله، و هیچکس از این مقدار بیشتر نگفته است ـ را فرمانده کرده و دیگران را از قابلیت فرماندگى انداخته است. در اینجا می‌بینیم ابن ابى الحدید معتزلى در قصیده رائیه خود که از قصائد سبع علویات است در مقام افضلیت امیرالمؤمنین علیه السلام مى‌گوید:

   و لا کان فى بعث ابن زیدٍ مُؤَمّرَا \*\* عَلَیه لیضْحى لابنِ زید مُؤَمّرَا

   و لا کان یوم الغار یهفُو جَنانُهُ \*\* حِذاراً و لا یومَ العَریشِ تَسَتّرَا

   و لا کانَ مَعْزُولاً غداةَ بَراءةٍ \*\* و لا فى صلوةٍ اُمّ فیها مُؤَخّرَا

   فتىً لم یعَرّقْ فیهِ تَیمُ ابْنُ مُرّةٍ \*\* و لا عَبَدَاللاّتَ الخبیثة أعْصُوا

   إمَام هُدىً بالقُرْصِ آثَرَ فَاقتضَى \*\* له القُرْصُ رَدّ القرصِ أبْیض أزهَرا

   یزاحِمُه جِبریلُ تحتَ عباءَةٍ \*\* لَها قیل: کلّ الصّیدِ فى جانب الفَرا

   (از قصیده دوم ابن ابى الحدید، با شرح سید محمد صاحب «مدارک» که با معلّقات سبعه و قصیده برده در یک مجموعه طبع سنگى شده است.)

   در اینجا ابن ابى الحدید در برابر مثالب ابوبکر، مناقب آن حضرت را مى شمرد و مى گوید که او در سپاه اُسامةبن زید که او را رسول خدا امیر قرارداده بود قرار نگرفت تا اسامه امیر وى باشد. و در وقت هجرت که امیرالمؤمنین تا صبح در بستر پیامبر خسبید و ابوبکر در غار به پیغمبر پیوست و قلبش از ترس مى تپید، دلش نتپید. و در جنگ بدر که امیرالمؤمنین به تنهائى سى و پنج نفر را کشت و سى و پنج نفر دیگر را مسلمانان با معاونت ملائکه کشتند، و ابوبکر در سایبانى که براى پیغمبر درست کرده بودند و خود را پنهان نموده بود؛ امیرالمؤمنین خود را پنهان نکرد. و در وقتى که ابوبکر را براى ارسال سوره برائت به مکه فرستاد و سپس او را عزل نمود و مأموریت را به امیرالمؤمنین داد، امیرالمؤمنین را معزول نساخت و هرگز در نماز جماعت مؤخّر قرار نگرفت. على آن جوانمردى است که رگ و ریشه تیم بن مرّة در خون او نبوده چون از طائفه و قبیله ابوبکر نبود، و رگ و ریشه اجداد رسول خدا در او بود، و او در زمانهاى دراز و عصرهاى متوالى همانند ابوبکر در مقابل بت لات خبیث به سجده در نیامد و آن را نپرستید. على پیشوا و امام هدایت است که در حال افطار قرص نان خود را به سائل داد و بدین سبب قرص خورشید سپید و درخشان براى او برگشت. على کسى است که در روز مباهله با نصاراى نجران پیامبر او را با خود و فاطمه و حسنین علیهم السلام در زیر کساى یمانى برد و جبرائیل نیز خود را در زیر کسا داخل کرد و به افتخار همنشینى با وى مفتخر آمد. بدین جهت است که على جامع فضایل و مناقب است، چنانچه در مثل مشهور آمده است که: تمام و کمال تمام صیدها و شکارهاى خوش خوراک صحرائى را که بخواهى بیابى آن را در داخل شکم حمار وحشى جستجو کن که از همه لذیذتر و شکارش مشکلتر است. [↑](#footnote-ref-7)
8. علّامه آیة اللَه سید عبدالحسین شرف الدّین عاملى در «الفصول المهمّة» طبع دوم، ص٨٦ گوید: روزى که رسول اکرم صلى اللَه علیه وآله جیش اسامه را تجهیز کردند و مرتب نمودند و وجوه مهاجرین و انصار مثل ابوبکر و عمر و ابوعبیده و سعد و امثالهم را در آن نهادند، چهار شب به آخر ماه صفر (٢٦ صفر) از سنه یازدهم هجرت بوده است. و فرداى آن روز (٢٧ صفر) اُسامه را طلبیدند و فرمودند: برو به سوى مقتل پدرت و با اسبان غازى آن زمین را فراگیر، من تو را امیر بر این لشگر قرار دادم. و در فرداى آن روز (٢٨صفر) مرض بر رسول خداصلى اللَه علیه وآله روى داد و تب کرد، و در روز (٢٩ صفر) رسول خدا دید که آن جماعت در حرکت سنگینى مىکنند حضرت به سوى آنان بیرون شد و آنها را بر سیر و حرکت ترغیب نمود و با دست مبارک خود، لواء جنگ را براى اُسامه بست. و در ص ٨٧ گوید: جیش اُسامه تا روز دهم شهر ربیع الأول از حرکت کندى و خوددارى کرد تا حضرت در این روز که روز شنبه بود و دو روز به ارتحالش مانده بود، دستمال بر سر بسته و با حالت شدّت مرض بیرون رفت و خطبه خواند و با حال غضب آنان را در طعن بر امارت اسامه نکوهش و سرزنش فرمود:

   و در ص ٨٨ گوید: در روز ١٢ ربیعالأوّل اسامه با عمر و ابوعبیده به مدینه برگشتند در حالى که آنحضرت در حال جان دادن بود. فرجع الجیش باللّواء إلى المدینة.

   أقول: این بنابر مشهور نزد عامّه است ولیکن خاصّه رحلت آنحضرت را در روز ٢٨ از ماه صفر گفتهاند. [↑](#footnote-ref-8)
9. این روایت را ابن ابى الحدید نیز در «شرح نهج البلاغة» خود از طبع مصر در داراحیاء الکتب العربیة الکبرى، ج٢، ص ٥٦١ در شرح خطبه شماره ١٩٥ از «نهج البلاغة» روایت نموده است و آن خطبه در دعوت آن حضرت است به جهاد مردم و بیان منزلت و خصوصیت خود نسبت به رسول خداصلى اللَه علیه وآله و کیفیت مرگ رسول خدا و هبوط و صعود فرشتگان. و خطبه با این عبارت شروع مى شود: و لَقد عَلِم المستحفظون من أصحَاب محمدصلى اللَه علیه وآله: أنّى لم أردّ على اللَه و على رسوله ساعةً قَطّ. [↑](#footnote-ref-9)
10. در «غایةالمرام» ص٢١٧ و ص٢١٨ حدیث أوّل از خاصّه از شیخ صدوق با سند متصل خود از حذیفة بن اُسَید روایت مى کند که گفت: شنیدم از رسول خداصلى اللَه علیه وآله که مى فرمود: معاشر النّاس! إنّى فَرَطُکم و أنتم واردون عَلَىّ الحوض، حوضاً ما بین بُصرَى و صَنعاء، فیه عدد النجوم قدحان من فضّةٍ، و إنى سَائلُکم حتّى تردون عَلَىّ الْحوضَ عن الثّقلین، فانظروا کیف تخلفونّى فیهما؟ الثقل الأکبر کتاباللَه سبب طرفه بیداللَه و طرفه بیدکم، فاستمسکوا به و لنتضلّوا و لاتبدّلوا فى عترتى أهل بیتى فانّه قد نبّأنى اللطیف الخبیر أنّهما لن یفْتَرِقا حتّى یردا عَلَىّ الحوضَ. مَعَاشر أصحابى!کأنّى على الحوض أنتظر من یرد عَلَىّ منکم؛ و سوف تؤخّر اُناسٌ دونى فأقول یا ربّ! منّى و من اُمتّى. فیقال: یا محمد هل شعرت بما عملوا؟ انّهم ما رجعوا بعدک یرجعون على أعقابهم. ثم قال: اوصیکم فى عترتى خیراً و أهل بیتى. فقام إلیه سلمان فقال: یا رسول اللَه! مَنِ الأئمّةُ بعدک؟ أما هم من عترتک؟ فقال: هم الأئمة من بعدى من عترتى عدد نقباء بنىاسرائیل تسعةٌ من صُلب الحسین، أعطاهم اللَه علمى و فهمى، فلاتعلّموهم فانّهم أعلم منکم، و اتّبعوهم فانّهم مع الحقّ و الحقّ معهم علیهم السلام. [↑](#footnote-ref-10)
11. آیة اللَه سید شرفالدین عاملى در «الفصول المهمّة» طبع دوم ص ٩٠ گوید: اسامه هفده ساله بود که رسول خدا وى را بر آنان امارت داد بنابر قول أظهر. و گفته شده است: هجده ساله، و گفته شده است: نوزده ساله، و گفته شده است بیست ساله. و کسى نگفته است که از بیست سال بیشتر داشته است. رسول اکرم این جوان نوخاسته را أمیر آنها نمود براى آنکه گردن بعضى از گردنکشان را بپیچد و سرکشى و شموسى (چموشى) چموشان و قلداران را برگرداند و زمینه امن و ایمنى فراهم آورد براى آینده که در صورت تأمیر یکى از آنان تنافس و نزاعى پیدا نشود. امّا ایشان به خوبى از تدبیر رسول خدا آگاه بودند، و اوّلاً در تأمیر اسامه طعن زدند، و ثانیاً از سیر و حرکت با وى تثاقل ورزیدند، و ثالثاً از جُرْف تجاوز نکردند تا رسول خدا به پروردگارش ملحق شد، و رابعاً اهتمام نمودند تا بعث اسامه را لغو کنند و لواء برافراشته را بگشایند و فرود آورند و اُسامه را عزل نمایند، و خامساً افراد کثیرى از ایشان از معیت و همراهى با اسامه تخلّف نمودند. این پنج مورد است که در این سَریه نصوص صریح رسول اللَه و تأکید جلىّ او را زیر پا گذاشتند و رأى خود را در این گونه از امور سیاسى بر رأى رسول خدا مقدّم داشتند و اجتهاد روشن در برابر تعبّد و نصّ نمودند. [↑](#footnote-ref-11)
12. شیخ مفید در «امالى» طبع جامعة المدرّسین، ص ٢١٢ با سند متّصل خود از زیدبن علىّ بن الحسین از پدرش علیهم السلام روایت کرده است که گفت: رسول خدا در مرضى که با آن رحلت نمود، سرش را در دامن اُمّ الفضل گذارد و بیهوش شد، قطرهاى از قطرات اشگ اُمّ الفضل بر گونه رسول خدا افتاده چشمان خود را گشود و گفت: مالک یا اُمّ الفضل؟! «چرا گریه مى کنى اى اُمّ الفضل»؟! اُمّ الفضل گفت: نُعِیت إلینا نَفْسُک، و أخبَرتَنا أنّک مَیت. فان یکن الأمر لنا فبشّرنا، و إن یکن فى غیرنا فأوص بنا. « خبر مرگت به ما رسیده است، و تو ما را مطلّع نمودهاى که مى میرى! پس اگر امارت در ماست ما را بشارت بده! و اگر در غیر ماست سفارش ما را بکن.» رسول خداصلى اللَه علیه وآله فرمود: أنتم المقهورون المستضعفون بعدى! «شما پس از من مقهور مىشوید و مورد ظلم و تعدّى قرار مى گیرید بدون آنکه یار و یاورى داشته باشید!» [↑](#footnote-ref-12)
13. ارشاد مفید» طبع سنگى ص ٩٧ تا ص ١٠١ و طبع حروفى ص ١٦٥ تا ص ١٧١، فصل.٥٢ [↑](#footnote-ref-13)